



گزارش چار دیواری از کاروان زائران اولی‌های امام رضا (ع)

## امنی‌تر از حرمت نیست...

نشسته بودم. تلفن زنگ خورد. صدایی از آن سوی خط خبر از طلبیده شدن برای سفری می‌داد که مدتی بود دنبالش بودم. در روز و ساعت مقرر راهی شدم. این سفر یک جورهایی با همه سفرهایی که رفته بودم فرق داشت. انگار همه چیزش بدون این که تدارک‌ی برایش دیده باشم، از قبل بر نامه‌ریزی شده بود. یک جورهایی خاص بود از هر نظر. به مشهد رسیدم. شاید برای ما که در ایران زندگی می‌کنیم عجیب باشد کسی تابه‌حال به زیارت امام رضا نرفته باشد، اما خیلی‌ها هستند که به هر دلیلی، مشکلات مالی، طلبیده نشدن یا هر مشکل دیگری به زیارت نرفته‌اند. در این سفر با تعدادی از این زائران اولی‌ها برخورد کردم که از سوی سازمان اوقاف راهی این سفر شده بودند. البته بین آنها هم بودند کسانی که برای چندمین بار طلبیده می‌شدند، اما به گفته همه آنها، زیارت مشهد همیشه خاص است و تکراری نمی‌شود.

### تا چشمم به ضریح افتاد...

مامان سوسن سومین بار است راهی مشهد شده اما دودفعه قبلی به سال‌ها قبل برمی‌گردد. ۶۰ ساله است و با توجه به دیابت و آرتروزی دارد، کمی بیشتر از هم‌سن و سال هایش دردمی‌کشد. دودختر و یک پسر دارد و یک پسرش هم سال‌ها قبل زمانی که حدوداً ۱۵ سال داشت، به خاطر تومور مغزی از دنیا رفت. اهل اراک است و بعد از جدا شدن از همسرش، ۹ سال در اراک در بخش زنان و زایمان یک بیمارستان کار می‌کرد. اما بعد از آن به تهران انتقالی گرفت و در اینجا ماندگار شد. چند سال پیش به خاطر علاقه‌ای که همسرش به او داشت، دوباره با هم ازدواج کردند. در بیمارستان او را مامان سوسن صدا می‌کردند و اعتبار زیادی داشت. همسرش ۵ ماهی است فوت کرده و مامان سوسن هم به همراه فرزندان در مسکن مهر امام‌رضای پاکدشت زندگی می‌کنند که همسر خواهر شوهرش برایشان خریده است. این بار از طرف یکی از اقوامشان که مسئولیت یک هیأت عزاداری را بر عهده دارد، برای این سفر معرفی شدند و بعد از پذیرش آنها، شرایط برای سفرشان مهیا شد. بیست سال از اولین سفرش به مشهد می‌گذرد. آن سال‌ها، پسرش مهدی، تومور مغزی داشت. قبل از عمل جراحی او را با خود به مشهد آورد تا شفایش را از امام رضا بگیرد. به گفته خودش تا زمانی که در مشهد بودند هیچ مشکلی نداشت و فکر می‌کردند بهبود یافته است. اما با رسیدن به تهران بار دیگر شرایطش تغییر کرد و در بیمارستان بستری‌اش کردند. همزمان با بیماری پسرش، در بیمارستان کار می‌کرد و روزهای سختی را پشت سر می‌گذاشت. او را عمل کردند ولی بعد از ۸ ماه از دنیا رفت. با تمام سختی‌هایی که کشیده شکایتی ندارد و می‌گوید قسمت هر چه باشد همان می‌شود. او می‌گوید: «در همه این سال‌ها که در بیمارستان کار می‌کردم و درد کشیدن بیماران مختلف را می‌دیدم، از مشکلاتی که سر راهم قرار می‌گرفت، شکایت نمی‌کردم. ما خاک پای حضرت زینب هم نمی‌شویم و ستم‌ها و سختی‌های مادر برابر سختی‌هایی که او کشیده، هیچ است.»

دو سال بعد از فوت پسرش دوباره همراه کاروان راهی مشهد شد و این بار مهدیه، دختر تغاری‌اش را با خود آورد

بود. او چهار ساله بود و به طور مادرزادی حفره‌ای داخل قلبش وجود داشت. چند سالی دوا و درمانش کرد تا این که بالاخره برای شفا او را به مشهد آورد که پس از مدتی به عنایت امام رضا، شفا گرفت و حفره‌ای که در قلبش بود بسته شد و بهبود یافت. مامان سوسن می‌گوید: «آن موقع شفای مهدیه را هم از امام رضا و هم از امام حسین خواستم». این بار بعد از سال‌ها دوباره همراه دخترش عازم مشهد شده و می‌گوید: «وقتی چشمم برای اولین بار به ضریح افتاد برای شفای همه بیماران و نجات همه گرفتارها و جوان‌ها و برای همه کسانی که سفارش کرده‌اند، دعا کردم». مهدیه ۳۰ ساله است و بعد از این سال‌ها اولین بار است که زائر امام رضا شده و وقتی فهمید قرار است به مشهد بیاید خیلی ذوق کرد. مهدیه که موقع حرف زدن هر از گاهی قربان صدقه مادرش می‌رود و او را می‌بوسد، می‌گوید: «وقتی اولین بار داخل حرم چشمم به ضریح افتاد، سلامتی همه بیماران و سلامتی مادرم را خواستم و از امام رضا خواستم تنم را سلامت نگه دارد تا بتوانم از مادرم مراقبت کنم.»

### همه چیز یادم رفت!

فاطمه همراه مادرش از طرف سازمان اوقاف راهی سفر مشهد شده است. مادرش سومین بار است که به این سفر می‌آید اما فاطمه اولین بار است که صحن و سرای امام هشتم را به چشم می‌بیند. او ۱۹ ساله است و دانشجوی رشته نقشه‌کشی معماری، فرزند طلاق است و مادرش در همان ماه‌های اول زندگی به دلیل مشکلاتی که با خانواده همسرش داشت، به اجبار از همسرش جدا شد و فاطمه از همان کودکی جدا از پدر، با مادرش زندگی می‌کند. مادرش حالا سرپرست خانواده است و سال‌ها روی پای خودش ایستاده است. او چند بار قرار بوده به مشهد بیاید اما هر بار به بهانه‌ای سفرش عقب می‌افتاد. فاطمه می‌گوید: «وقتی متوجه شدم برای این سفر انتخاب شده‌ام، اول شوکه شدم اما چون درس‌هایم زیاد بود و امتحانات میان‌ترم شروع شده بود، نمی‌خواستم بیایم. وقتی مدرسه می‌رفتم، چندباری برایم پیش آمد که بخوام با مادرم به مشهد بیایم اما با معلم‌ها اجازه نمی‌دادند یا شرایطم جور نمی‌شد و مادرم تنها می‌آمد». مادر فاطمه هم در این سفر دخترش را

همراهی می‌کند و می‌گوید: «اولین بار که به من خبر دادند قرار است به مشهد بیایم، مثل بچه‌ها ذوق کردم. اسم دخترم را هم نوشته بودم اما مدرسه اجازه نداد و تنها همراه دوستم با کاروان راهی مشهد شدم. خیلی حرف‌ها داشتم که به امام یادم رفت. حس غریبی داشتم». فاطمه در ادامه حرف‌های مادرش اضافه می‌کند: «برایم خیلی عجیب بود که بالاخره توانستم به مشهد بیایم و تا وقتی به مشهد نرسیدم، باورم نمی‌شد؛ چون چند بار قرار بود به مشهد بیایم و ممکن نشده بود، فکر می‌کردم امام رضا من را دوست ندارد و نمی‌طلبد. لحظه‌ای که اولین بار چشمم به صحن و حرم امام رضا افتاد قابل توصیف نیست.»

### احساس امنیت

روز خدا حافظی از امام رضا سخت است و زائران به سختی دل می‌کنند. فاطمه یکی از همین زائران اولی‌هاست، زن جوان ۲۸ ساله‌ای که اهل تهران است و به تنهایی راهی این سفر شده. خاله‌اش او را برای سفر مشهد ثبت‌نام کرده بود و به گفته خودش کاملاً ناگهانی بود و وقتی متوجه شد، فقط گریه می‌کردم. فاطمه می‌گوید: «دور روز قبل از این که اسمم برای مشهد دربیاید، به امام رضا گله می‌کردم که چرا قسمت من نمی‌شود و چرا نمی‌توانم به زیارت بیایم و وقتی با من تماس گرفتند، باور نمی‌کردم. این سفر خیلی خوب بود. اولین باری که ضریح را دیدم، فقط گریه می‌کردم. خیلی چیزها آن لحظه در دلم گذشت اما به نظرم جای امنی است و وقتی آنجا هستی احساس امنیت می‌کنی. شما هر جامی روی، در نهایت دوست داری بروی خانه‌اماد حرم که هستی دیگر دوست نداری از آنجا بروی و می‌خواهی همان‌جا در حرم بمانی». مانند خیلی از زائران هنگام دل‌کندن از امام رضا، فاطمه هم حس و حال بدی داشت و به گفته خودش، موقع خدا حافظی مدام گریه می‌کرد.



### سایه امام رضا بالای سرم است

به سختی توانستم با یکی از خادم‌ها حرف بزنم. شیفت‌هایشان دو ساعته است و در آن زمان صحبت نمی‌کنند. سمانه ۲۹ ساله و اهل مشهد است و مدرک دیپلم دارد. ۹ ماهی می‌شود که جزو خادمان حرم امام رضا (ع) شده و به رغم این که مادر دو فرزند است، یکشنبه شب‌ها دو ساعته اینجا به زائران خدمت می‌کند. خواهرش از پنج شش سال پیش خادم حرم بود و همین باعث شد تا او هم به این کار علاقه‌مند شود. با اندک لجه مشهدی که دارد، می‌گوید: «شب‌ها فضای معنوی خاصی در حرم حکم فرماست. اینجا پر از انرژی مثبت است و وقتی یک شب اینجا هستم تا هفته بعد که شیفتم شروع شود، حال و هوای خوبی دارم و همیشه فکر می‌کنم سایه امام رضا بالای سرم هست و حتی باعث شده رفتارم با فرزندانم هم آرام‌تر شود». صدایش آرامش خاصی دارد و به گفته خودش ذاتاً آدم آرام و صبوری است اما خادمی حضرت هم این آرامش را مضاعف کرده است. حجابش را حتی بیشتر از قبل رعایت می‌کند و چون فکر می‌کند بقیه نگاه دیگری به او دارند، بیشتر مراقب رفتارهایش است. او از خاطراتش در این مدت می‌گوید: «خانمی از زائران یک هفته‌ای مشهد بود. موقع رفتن، روبه‌روی ضریح نشسته بود و مدام گریه می‌کرد و اشک‌هایش را به سنگ‌های کف حرم می‌مالید. دو بار رفت اما دوباره برگشت و می‌گفت نمی‌توانم از اینجا دل بکنم. دوباره همین کار را تکرار کرد تا بالاخره بار سوم رفت. این خاطره هنوز در ذهنم مانده است.»